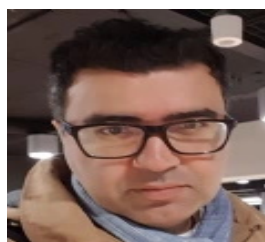


انقلاب و سرنوشت بلوک های تاریخی مترقی در ایران

کریم پور حمزای



در این مطلب با رد کردن فرضیه «انقلاب» برای توضیح حوادث ۵۷، ثقل نظری فهم انقلاب را بر ایده های آنتونیو گرامشی متمرکز کرده ایم. مراد اصلی از این امر تمرکز بر عنصری ضروری به نام «بلوک تاریخی» است که برای شکل گیری هر انقلاب یا تحول سیاسی و اجتماعی شگرفی در جامعه مورد نیاز است. فرضیه اصلی در این مطلب بر این استوار است که از جنبش مشروطه تا جنبش ملی کردن صنعت نفت جامعه ایران همواره بلوک های تاریخی مترقی خود را برای تغییرات شگرف شکل می داد



کریم پور حمزای

آنچنان که رزا لوگزامبورگ یادآور می‌شود «تاریخ بهترین معلم» برای نسل‌های کنونی است. یکی از تحلیل‌های مرتبط با واقعیت کنونی که می‌توان از گذشته، برای فهم امروز، داشت قرآنتی دیالکتیک از بحران ۵۷ در امتداد تاریخ صد سال گذشته آن است. حوادث ۵۷ تا به امروز به شکلی متعارف به عنوان «انقلاب» شناخته شده‌اند. اما از عمده مشکلات این «اصطلاح سازی» و به کارگیری همگانی آن (در هر دو شق چپ و راست سیاسی) عاری کردن این مفهوم از بستر تئوریک آن است. بخصوص تئوری‌های مارکسیستی که خواستگاه اصلی این مفهوم را شکل می‌دهند. در نتیجه به کارگیری این مفهوم یا با بار ایدئولوژیک همراه است یا فارغ از مضمون. در بعد ایدئولوژیک «انقلاب» نامیدن حوادث ۵۷ عمدتاً از سوی دو جریان «راست» است. دیدگاه استشراقی غربی که هرگونه تحولات در شرق را به مفهوم نازل و مادون آن تعبیر می‌کند و دوم طبقه حاکم بر ایران که به سود خود می‌بیند که محصول مشروع خیزشی مردمی در ایران باشد تا به تعبیر آنتونیو گرامشی «پارازیستی» تاریخی و ماحصل سیاست‌های جنگ سرد در ایران. از آنجائی که هر دو گروه به لحاظ ماهوی با نیروهای انقلابی در تضاد و به لحاظ تاریخی با این نیروها درگیر بوده‌اند آنچه که از انقلاب مد نظر دارند چیزی معادل هرج و مرج، شورش و غوغا است. به عنوان مثال وقتی روشنفکران جریان اصلاح طلبی در ایران مردم را از انقلاب بر حذر می‌کنند چنین تعریفی از مفهوم انقلاب در نظر دارند.

مرتبط سازی حوادث ۵۷ با بستر تئوریک انقلاب در بین گفتمان چپ ایرانی هم چندان نویدبخش شفاف سازی این مفهوم و یا حتی تفسیر آنچه که در ۵۷ اتفاق افتاد نیست. به عنوان مثال، طرفداران انقلاب خواندن حوادث ۵۷ عمدتاً بر این باور هستند که نیروهای مترقی و تشکل‌های چپ و در نتیجه توده‌ها انقلاب کرده‌اند اما در نهایت اسلامگرایان با موج سواری بر این انقلاب آن را ربودند. یکی از دلایل یاد شده در این استدلال فعالیت و اعتصاب‌های کارگری، بخصوص اعتصاب‌های صنعت نفت است. اما این استدلال مشخص نمی‌کند که آیا این اعتصاب‌ها به شکلی ارگانیک بخشی از آن حوادث شش ماهه‌ی منجر به روی کار آمدن جمهوری اسلامی بود یا امتداد یک روند اعتراضی صد ساله که مجزا از حوادث ۵۷ از اوایل قرن بیستم میلادی در ایران آغاز شده بود. آنچنان که واضح است عمده اتفاقات شش ماهه‌ی ۵۷ در شهر تهران اتفاق افتاد و به ندرت می‌توان وقایع سازمان یافته‌ای از طبقه‌های کارگری و دهقانی یا در کل استان‌ها و شهرهای حاشیه وسیع ایران در حوادث ۵۷ نام برد. حال اینکه اگر این حاشیه وسیع و طبقه کارگر آن به شکلی سازمان یافته در این «انقلاب» سهیم بود چرا می‌بایست دست اندرکاران این انقلاب فرضی سینمایی را آتش زده و صدها انسان بیگناه را به قتل برسانند تا اعتصاب‌های کارگری را در آبادان رقم بزنند. بدیهی‌ترین واقعیت متعلق به انقلاب این است که از دل یک ضرورت زاده می‌شود و نه یک فریب و جنایت. تمامی این شک و شبهه‌ها به این معنی نیست که حاشیه وسیع ایران در ۵۷ دلایل حضور در یک انقلاب تمام عیار را بر علیه یک رژیم ناکارآمد و مستبد که از اکثریت مردم خود

چیزی جز نیروی کار ارزان نساخته بود نداشته است. بلکه عدم حضور این حاشیه وسیع بیش از پیش ما را بر این می دارد که برای تفسیر ۵۷ به نگاه های دیگری روی بیاوریم

اگر هر دو تحلیل های چپ و راست را در تفسیر ۵۷ بپذیریم ایران تنها کشور و جامعه ای است که در راستای یک «انقلاب» نظام سیاسی مذهبی را روی کار آورده است. انقلاب ها در دیگر کشورهای شرق و غرب جهان از انگلستان و فرانسه گرفته تا روسیه و چین و ژاپن جوامع خود را به مراحل بس متری تری نسبت به مرحله ماقبل از انقلاب سوق داده اند. مذهب و جنبش های مذهبی هرچند هر از گاهی با تفسیری متری از دین در «بلوک های تاریخی» ضد استعماری و امپریالیستی نقشی متری هم ایفا کرده اند اما از کلیسای کاتولیک گرفته تا کلیسای انجیلی، از الازهر مصر گرفته تا موسسه و هابی عربستان تا حوزه علمی نجف، جملگی در قتل هزاران انقلابی و جنبش های متری و توجیه این قتل ها نقش آفرینی ها کرده اند. از این رو ایران و جامعه آن نمی تواند تافته ای جدا بافته از دیگر ملت ها بوده و تنها انقلاب در این بخش از کره زمین منجر به یک نظام مذهبی شده باشد. کما اینکه محض چنین ادعایی هم نوعی توهین به این جامعه است. از این رو در این مطلب با رد کردن فرضیه «انقلاب» برای توضیح حوادث ۵۷، ثقل نظری فهم انقلاب را بر ایده های آنتونیو گرامشی متمرکز کرده ایم. مراد اصلی از این امر تمرکز بر عنصری ضروری به نام «بلوک تاریخی» است که برای شکل گیری هر انقلاب یا تحول سیاسی و اجتماعی شگرفی در جامعه مورد نیاز است. فرضیه اصلی در این مطلب بر این استوار است که از جنبش مشروطه تا جنبش ملی کردن صنعت نفت جامعه ایران همواره بلوک های تاریخی متری خود را برای تغییرات شگرف شکل می داد. گرچه تمامی این بلوک ها توسط قدرت های امپریالیستی بریتانیا و تا مقاطعی روسیه و سپس آمریکا سرکوب و قلع و قمع می شد تا انقلاب های مردم ایران به سرنوشتی «عقیم» دچار شوند. برخلاف تحولات صد ساله تا کودتای ۱۳۳۲، حوادث ۵۷ از یک بلوک تاریخی بهر مند نبودند و پیوندی ارگانیک گروه های درگیر بر علیه رژیم سابق را به هم مرتبط نمی کرد. این به این معنی است که اگر هم در شرکت متمر ثمر گروه ها و نیروهای متری در این تحولات شش ماهه بزرگ نمایی نشده است، چیز خاصی این گروه ها را با اسلامگرایان مرتبط نمی کرد

بلوک تاریخی و شکل گیری انقلاب

هر دوی مارکس و گرامشی انقلاب را کار یک گروه یا طبقه اجتماعی خاص نمی دیدند. بلکه آنچنان که از شرح مارکس در هجدهم برومر پیداست، وقتی انقلابی عنصر یا عنصری از عناصر اجتماعی اصلی خود مانند طبقه کارگر و یا حتی دهقانان را نداشته باشد به انقلابی عقیم یا انقلاب بورژوا دچار می شود. گرامشی هر دوی این انقلاب ها را به «انقلابی که انقلاب نیست» تشبیه می کند و در نتیجه کارایی یک انقلاب و تحول شگرف رو به جلو را هم برای جامعه ندارند

آنتونیو گرامشی معتقد بود جوامع انسانی با شکل‌گیری «بلوک‌های تاریخی» از مراحل گذار عبور و این بلوک‌های تاریخی هستند که در این مراحل نقش «رهبری» را ایفا می‌کنند. در اینجا مد نظر گرامشی نه شخصیتی فرهمند [کاریزماتیک] مانند آیت الله خمینی است و نه حتی حزبی سیاسی. بلکه او حزب سیاسی را از آنجا که تنها نماینده گروهی از جامعه و خواسته‌های آنها است را نوعی «طائفه‌گرایی» می‌دید. بلوک تاریخی حتی نباید با نوعی ائتلاف سیاسی اشتباه گرفته شود. لذا در ضرورتی تاریخی گروه‌ها و طبقات اجتماعی متفاوت و حتی متضاد در زیر یک سقف و خواسته مشترک گرد هم آمده و بلوکی تاریخی را شکل می‌دهند. بلوک‌ها می‌توانند مانند بلوک تاریخی انقلاب مشروطه مترقی یا مانند بلوک‌های فاشیستی و جنبش‌های راست افراطی که بیش از هفتاد میلیون رای را به سود ترامپ به صندوق‌ها می‌ریزند ارتجاعی باشند. اما بلوکی که «انقلاب» را رهبری می‌کند لاجرم مترقی است. ویژگی مشخصی که گرامشی برای مترقی یا ارتجاعی بودن بلوکی می‌گذارد این است که آیا بلوکی مشخص در از میان برداشتن مرحله‌ای تاریخی، آمده تا مرحله نوین‌تری را آغاز کرده است یا ساز و کار ناکارآمد قدیمی را به شکل دیگری دوباره احیا کند. نوع دوم بلوک‌ها نوع ارتجاعی آنها است.

آنچنان که از یادداشت‌های گرامشی در زندان فاشیستی موسولینی و بخصوص بخش «شهریار مدرن» این نوشته‌ها پیداست، او حداقل چهار گروه را برای شکل‌گیری بلوک‌های تاریخی که گذارهای مترقی (انقلاب) را رهبری می‌کنند ضروری می‌دانست: ۱- بیشترین آسیب‌دیدگان از نظامی ناکارآمد که همان طبقه کارگری، فقرای شهری و دهقانان حاشیه‌شهرها باشند نیروهای خیابانی جنبش را شکل می‌دهند. ۲- روشنفکران بومی همان جنبش (ارگانیک) که ایده‌های جنبش را ساخته و فراتر از محدوده‌های جغرافیایی آن مخابره کنند. ۳- شخصیت‌های مذهبی که به تعبیر گرامشی «ژاکوبین وار» یا همان انقلابی عمل کرده و توجیه دینی انقلاب را به باورمندان به دین اعطا کرده و مشروعیت آن را بسازند. ۴- طبقه اقتصادی که منافع خود را در این تحول شگرف ببینند و به انقلاب بپیوندند. گرامشی گروه چهارم را تا حدی ضروری می‌دانست که نبود آن در بلوکی تاریخی مانند جنبش «روسارجیمنتو» در اواخر قرن نوزدهم در ایتالیا را تنها مجموعه‌ای از «اصلاح‌طلبی» و «انقلاب عقیم» می‌دانست.

اما برهه‌های تاریخی همواره با عدم توازن قوا به سود یا به ضرر بلوکی تاریخی شکل نمی‌گیرند. در بزنگاههایی از تاریخ شرایط بیشتر شبیه بن‌بستی است که توازنی از قوا بر گروه‌های درگیر حکمفرما است. به این صورت که هیچ‌یک از گروه‌های سیاسی قادر به اعمال برتری بر دیگری نیست. در شرایط اینچینی که می‌تواند شرایط جنگ داخلی هم باشد مارکس معتقد به ظهور و غلبه شخصیتی «بناپارتنیستی» یا به تعبیر گرامشی «قیصر‌گرا» است. شخصیت‌های قیصر‌گرا نباید تنها در ویژگی فرهمندی، اقتدارگرا و مستبد خلاصه شوند. بسته به شرایط تاریخی و عملکرد این رهبران آنها می‌توانند مانند موسولینی در ایتالیا نقشی ارتجاعی یا محمدعلی پاشا در مصر و حتی رضا شاه در ایران نقشی مترقی ایفا

کنند. ضابطه تفکیک ارتجاع و ترقی در عملکرد این رهبران نیز همانی است که پیش تر برای بلوک های تاریخی شرح داده شد.

بلوک های تاریخی در ایران

نخستین بلوک تاریخی مدرن در ایران که بیشتر در اثر تضادهای تحمیل شده از ضمیمه کردن قهرآمیز ایران در سیستم اقتصاد جهانی به وجود آمد، بلوک تاریخی اواخر قرن نوزدهم بود که انقلاب مشروطه را در مراحل مختلفی رهبری کرد. وجود تمامی چهار عنصر ضروری فقرای شهری و روستایی، روشنفکران، روحانیت و بازاریان در بلوک تاریخی مشروطه از این بلوک و انقلاب مشروطه بلوک و انقلابی تمام عیار می سازد. متأسفانه یکی از ویژگی های توسعه ناموزون در کشورهای پیرامون جهانی مانند ایران سرکوب شدن بلوک های مترقی این جوامع توسط قدرت های امپریالیستی مسلط بر این تا (State) کشورها است. نقش بلوک های تاریخی در توسعه جوامع یا حتی پدید آوردن مفهوم دولت ملت حدی است که اندیشمندان گرامشی ستی آدام مورتون کشورها را مبتنی بر و شکل یافته توسط بلوک های تاریخی می داند. حال اینکه در کشوری مثل ایران با سرکوب و عقیم کردن این بلوک ها توسط قدرت های امپریالیستی و در امتداد صد سال گذشته این کشور روبرو هستیم. این همان سرنوشتی بود که انقلاب مشروطه به آن دچار و توسط امپریالیسم بریتانیا و روسیه به شکست انجامید.

دهه پس از شکست انقلاب مشروطه در سال ۱۲۹۰ و گسست همه جانبه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی آن تنها به یک برهه از درگیری های قیصر گرایی شبیه است. در این برهه ایران نه تنها عرصه درگیری نیروهای ارتجاعی و مترقی ایرانی بلکه یکی از کانون های رقابت های امپریالیستی قدرت های وقت بود. این قائله سرانجام با فائق آمدن شخصیتی قیصر گرا مانند رضا خان (سپس رضا شاه) بر دیگر نیروها خاتمه یافت. محض بکار بردن نام رضا شاه و نسبت دادن تمامی وقایع آن دوران به شخص او نوعی تقلیل گرایی است. چرا که او از لحظه در اختیار گرفتن قدرت تا در راس یک پروژه بومی برای توسعه ایران قرار گرفتن، توسط بلوکی تاریخی حمایت می شد. از مشروطه خواهان سابق تا طبقه بورژوازی که در زمان او و در اثر سیاست های او به وجود آمده بود تا میلیون ها ایرانی مهاجر به ممالک قفقاز و به ستوه آمده از دهه پسا-مشروطه بلوک تاریخی دوران رضا شاه را شکل می دادند. از قضا رضا خان هم نه با دست مردم ایران که با اشغال ایران توسط امپریالیسم بریتانیا و آمریکا از یک سو و شوروی استالینی از سوی دیگر خلع شد.

آنچنان که در گفتنمان ایرانی مرسوم است، مقایسه پهلوی دوم با پدر خود و هر دوی آنها را کنار هم قرار نیز دادن نوعی تقلیل گرایی است. محمد رضا شاه نه در شرایط پدر خود زندگی کرد و نه بلند پروازی های او را داشت و نه حتی سیاست های او را در موازنه قوا بین قدرت های امپریالیستی رعایت کرد. او

هرآنچه را که داشت در سبد غرب و آمریکا گذاشت و هر دوی او و غرب هم ۵۷ را به ایران تحمیل کردند. پادشاهی او را می توان به دو دوره عمده تقسیم کرد. در دوره نخست و تا کودتای مرداد ۳۲ او بجز سرکوب نیروهای چپ علاقه چندانی به استبداد نشان نمیداد. در این برهه بلوک تاریخی گرد آمده حول محور دکتر مصدق و ائتلاف جبهه ملی سرانجام به آنچه که تمامی دولت های ایرانی از مشروطه تا مصدق به آن اعتراض داشتند «نه» گفت. بریتانیا و کمپانی نفت آن باید درک می کردند که آنها در ایران هستند و نفت نیز متعلق به مردم ایران. لذا یا باید توافق عادلانه تری با ایران انجام داده یا جای خود را به کمپانی آمریکایی که قادر به انجام چنین توافقی است بدهد. اما پاسخ هر دوی بریتانیا و آمریکا کودتایی بر علیه بلوک تاریخی ایران و جنبش ملی کردن صنعت نفت بود. در شق ایدئولوژیک، یافته های پژوهشگری مانند گوند عزیز نشان می دهد که امپریالیسم بریتانیا و سپس آمریکا تمامی انقلاب ها و بلوک های تاریخی مترقی در پیرامون جهانی از جمله جنبش ملی کردن صنعت نفت را «پسگرا و خشن و عقب مانده» تلقی کرده و آنچنان که ادوارد سعید یادآور شده بود این پروسه همچنان به قوت خود باقی است.

دوره دوم محمد رضا شاه و استبداد تمام عیار او، بخصوص بر علیه گروه های چپ که شامل جنگ آمریکا «بر علیه کمونیسم» می شدند، پس از کودتای مرداد آغاز می شود. از این برهه تا ۵۷، ما نه با شکل گیری بلوکی تاریخی بلکه با اعتراض ها و مبارزات پراکنده روبرو هستیم. اسلامگرایان و اغلب کسانی که حوادث شش ماهه ۵۷ را سازماندهی کردند نه در زمره سرکوب شدگان یا حتی معترضین به نظام پادشاهی بلکه رانت گرفتگان آن در «جنگ بر علیه کمونیسم» بودند. با در نظر گرفتن تحلیل طبقاتی نیز روحانیت هیچگاه بر علیه دربار نبوده و همواره در زمره طبقه حاکم و نزدیک به آن کارایی خود را یافته است. اعتراض فلان روحانی و به زندان رفتن دیگری نه این حقیقت تاریخی را عوض می کند و نه از ۵۷ یک انقلاب می سازد. حقیقت نگران کننده دیگر این است که نه تنها ۵۷ محصول بلوکی تاریخی نبود بلکه پس از ۵۷ و تا به امروز هم جامعه ایران عاجز از به وجود آوردن بلوکی تاریخی است. اعتراض های پراکنده و غیر متصل به هم در یکی دو دهه اخیر هم بیشتر اسباب نگرانی است تا امید. این مساله و چرایی به وجود نیامدن بلوکی تاریخی در نیم قرن گذشته، آن هم در جامعه ای که قادر بود در هر یک دهه بلوکی مترقی شکل دهد، موضوع مهمی است که باید دغدغه روشنفکران ما باشد.

در این مطلب بیشتر سعی بر طرح اهمیت مبحث بلوک تاریخی بود تا پاسخ به چرایی عدم شکل گیری آن در ایران. اما با نگاهی گذرا می توان به نکات مختلفی در راستای چرایی این موضوع اشاره کرد. جامعه شناس برجسته ویلیام روبینسون معتقد است که طبقه های حاکم در نقاط مختلف جهان از تکنولوژی و ابزارهای کنترل اجتماعی به مراتب پیشرفته تری نسبت به قبل برخوردار هستند. مایه نگرانی این امر وقتی دوچندان می شود که آن را در ظرف ساختاری نولیبرالیسم بگذاریم. ساختاری که در سه دهه گذشته در کنار ناکارآمدی جمهوری اسلامی، تحریم های غرب و روز به روز فقیرتر کردن جامعه ایران، به

خصوص حاشیه هشتاد درصدی آن، فردگرایی و گسست اجتماعی را جایگزین حس اجتماعی قبلی کرده است. روشنفکران بومی (ارگانیک) ایران نیز که یکی از ستون های بلوک تاریخی را شکل می دهند امروزه ابزاری مانند رسانه برای اعمال کارایی خود ندارند. مخاطب فارسی زبان در چند دهه گذشته دو نوع روشنفکری در پیش روی خود نمی بیند که هر دو با نیازهای بومی او سنخیتی ندارند؛ از یک سو صدا و سیمای بی اعتبار و از سویی ده ها تلویزیون و صداها و بسایت و انجمن و تینک تنک که توسط کشورهای خارجی برای اعمال سیاست های خود در ایران دایر شده اند. واقعیت امروزی در ایران شبیه به تعبیری از گرامشی است که «ساز و کار قدیم در حال مردن است اما ساز و کار جدید نمی تواند به دنیا بیاید». با نبود بلوکی تاریخی و از دل چنین شرایطی جامعه تنها آستن جنینی فرانکشتائینی است

کریم پورحمزای مدرس اقتصاد سیاسی بین الملل و امور خاورمیانه و همچنین عضو مرکز مطالعات* قدرت های جهانی، جنگ و نابرابری در دانشگاه ماکوری استرالیا است

سایت اخبارروز